

## باسمه تعالی

استادسید محمد مهدی میرباقری

### دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و صل الله على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

«بسم الله الرحمن الرحيم، الر كتابٌ أحكمت آياته، ثُمَّ فَصَّلَتْ من لدن حكيم خبير(۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ منه نذير و بشير(۲) وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ، يَمْتَعِكُمْ مَتَاعاً حَسَناً إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يَؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ(۳) إِلَىٰ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(۴)

### دعوت به توحيد

حاصل دعوت همه انبياء و خلاصه دعوت ایشان، دعوت به توحيد است، «لا تعبدوا إِلَّا اللَّه» گویا سراسر زندگی ما عبادت است. به یک امر دل می بندیم، برای او فداکاری می کنیم. با بودن آن خوشحال و با از دست دادن او ناراحت می شویم. خدای متعال می فرماید: اله حقیقی در عالم یکی بیشتر نیست. مابقی

اسماء هستند. نامگذاریهای شما است، آنها اله نیستند. اله شما اوست، چه بخواهید و چه نخواهید و اله دیگری هم در کار نیست. و بعد می فرماید: اگر غیر او را پرستید، گرفتار می شوید و اگر او را می پرستیدید، طبیعتاً به راحتی و بهشت و درجات قرب و ثواب می رسید. این خلاصه ای بود از آنچه این آیه بیان فرموده است. و به تعبیر دیگر همه انذارها و بشارتها همین است، انذار از پرستش غیر خداست.

لا اله الا الله دو قسمت دارد: لا اله، الا الله. مثل الا تعبدوا، الا الله. همه بشارتهای قرآن مخصوص موحدین و همه انذارهای قرآن مخصوص مشرکین است. متنها گاهی این پرستش غیر خدا، پرستش آشکار است.

ما به همان اندازه که نور هدایت نبی اکرم(ص) به ما تابیده است، به همان اندازه از شرک نجات پیدا کردیم، «الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك و الضلال» (1) هر نجاتی از شرک بوده به واسطه نور نبی اکرم(ص) بوده است. رجوع به وادی توحید هم در واقع رجوع به کلمه طیه توحید است که وادی ولایت معصومین(ع) است. و رجوع به شعاع نور الهی و بیت النور نبی اکرم(ص) است.

### دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

قرآن می فرماید کلاً از غیر، قطع تعلق بکنید. درست مثل یک غریق که در حال غرق شدن، همه امکانات از دستش رفته است. دیگر نه کشتی است نه کشتی بانی و نه خودش می تواند در مقابل موجها مقاومت کند. در آن لحظه ای که از همه مایوس می شود و فقط خدا را می خواند، همیشه آن حالت را داشته باشید.

« فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » (عنكبوت/ 65) قرآن می فرماید همیشه اینطور باشید.

شخصی به حضرت عرض کرد که آقا خدا را طوری به من معرفی کنید که بر حیرتم افزوده نشود و آرام بگیرم. حضرت فرمودند: سوار کشتی شدی. گفت بله. فرمودند: وقتی کشتی شکست یادت هست؟ گفت

بله. فرمودند: از همه مایوس شدی؟ عرض کرد: بله. فرمودند در آن حالت اعتماد به کسی پیدا کردی که او هست و تو را نجات می دهد؟ عرض کرد بله. حضرت فرمودند: همان خدای متعال است.

در روایات توحید صدوق حضرت فرمودند: الله تبارک و تعالی آن وجودی است که هر مخلوقی در شدائد، آنگاه که دیگر امیدش از اسباب قطع می شود به او روی می آورد «فَقَالَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَالشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ ذُوْنَهُ وَتَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِيعِ مَا سِوَاهُ» (2) همه مخلوقات تاله به او پیدا می کنند. او را اله می گیرند، از او می خواهند. این تعلق همان خواستن و دعا کردن است.

### دعا نکردن، استکبار از خدا

دعا کردن، اعلان فقر و عجز، مخ عبادت است. اعراضش هم استکبار از خدا و روی برگرداندن از توحید است «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ آخِرِينَ» (غافر/۶۰) فرموده من را بخوانید و من شما را اجابت می کنم اگر من را صدا زدید. و اعراض از این دعا را هم به تعبیر روایت استکبار به حساب آورده است. دعا نکردن، درخواست نکردن، اعلام فقر نکردن، خدا را نخواندن، اینها استکبار نسبت به خدای متعال است. واقعیت این است که هیچ تکیه گاهی جز خدای متعال نداریم. پس نکته اول اینکه ما تکیه گاه می خواهیم، و دیگر اینکه تکیه گاهی جز خدای متعال نداریم. این درخواستی که هنگام اظهار عجز و فقر می کنیم، دینداری و عبادت به حساب آمده است. و نقطه مقابلش هم خواستن از دیگران در قرآن، علامت شرک محسوب می شود. در قرآن این مطلب مکرر آمده است؛ که «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ...» آنهايي که از غير خدا می خوانند....

در قرآن خود را فقیر به غیر خدا دیدن، شرک به حساب آمده است. بعد هم خدای متعال تعبیر مختلفی به کار برده است. از جمله اینکه: اینها کاری برای شما انجام نمی دهند، صدایتان را نمی شنوند و... و نقطه مقابلش خدا را خواندن است. این دعوت الهی و از خدا خواستن متن دین به حساب آمده است. وقتی حجابها کنار برود، حضور حق درک می شود. ما فقیر و مضطر هستیم.

### معنای معیت قیومیه

فقیر اگر خودش را بکاود، حضرت حق را پیدا می کند «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید/۴) او با ماست که ما هستیم. نه این که ما هستیم و خدا کجاست؟ او هست. ما کجا هستیم؟ اصلاً اگر او با ما نباشد، ما نیستیم. این معنای معیت قیومیه است. یعنی همراهی او قوام ما است. او نباشد، ما اصلاً نیستیم. این روایت در توحید کافی است که یکی از ملحدین و زندیق ها به حضرت صادق (ع) عرض کرد: آقا این خدایی که شما از او صحبت می کنید، چرا خودش نیامده؟ چرا خودش را پشت پرده پنهان کرده و پیغمبر (ص) را فرستاده که بعد هم دعوا بشود، یکی بگوید این پیغمبر است، یکی بگوید نه، این از خودش حرف می زند و ... . حضرت جواب بسیار عجیبی دادند. فرمودند: تو کوری، چرا می گویی خدا پنهان شده است. حضرت ارجاعش دادند به باطن خودش و فرمودند: در درون خودت دقت کن، گرسنه ای، سیر می شوی. سیر هستی، گرسنه می شوی. خسته هستی، به آرامش می رسی. آرامی، خسته می شوی. غصه داری، به نشاط می رسی، نشاط داری به غصه می رسی. یکی یکی شمردند. گفتند چطور خدا خودش را به شما نشان نداده؟! او دائم در شما متصرف است. شما حواستان پرت است. شما رویتان را برمی گردانید، چرا می گوئید خدا پنهان است؟

در سوره یوسف طفلی که همه می خواستند ذلیل باشد، خدای متعال می خواهد عزیزش کند. خدا همه را از سر راه برمی دارد. بلکه کارهای آنها را وسیله ای قرار می دهد برای عزت یوسف. وقتی قرار شد با خدا درگیر بشوند، خدای متعال کار خودشان را علیه خودشان به کار گرفت. هیچ بخشی از ماجرای حضرت یوسف تصادفی نبود. تصادفا یعنی چه؟ چرا همه را می بینید جز خدا؟ «كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۲۱) خدای متعال به کار خودش مسلط است، ولی اکثر مردم همین یک کلمه را نمی فهمند. این گله خدا از ما است.

### غفلت، نتیجه عدم وقوف به اضطرارها

چیزی که خدای متعال از ما می خواهد اینست که به اضطرارهای خود آگاهی داشته باشیم. ما بدانیم یا ندانیم مضطربیم. یک موقعی این اضطرارها برایمان آشکار می شود. مثلا آن زمانی که بیماری می آید و هیچ پزشک و دارویی هم نتیجه نمی دهد، آنجا اضطرار خود را می فهمیم. نکته اینجاست که الان هم که سالم هستیم، همان اضطرار هست، ولی ما از آن غافل هستیم. این است که در دعای عرفه می فرماید «**اوقفنی علی مراکز اضطراری**» (3) من را بر نقطه های اضطرار خودم واقف کن. وقتی گرسنه بشویم، وقتی وسط کویر گیر کنیم و غذا پیدا نشود، آنوقت می فهمیم مضطر به خدای متعال هستیم. قبل از آن یا اصلا اضطرار خود را نمی فهمیدیم و یا با سفره خودمان را سیر می کردیم و پا می شدیم. امام صادق(ع) به او فرمود سوار کشتی شده ای؟ آن کسی که وقتی پناهگاهت از دست رفت، یافتی و احساس کردی او هست و می تواند تو را حفظ کند، خداست. اگر ما این اضطرارهای خودمان را درک کنیم، آنوقت حضور حضرت حق را نیز با خود درک می کنیم. همین که حضرت به آن زندیق گفتند. تو گرسنه می شوی، تو که دلت نمی

خواهد گرسنه شوی. سیر می شوی، تشنه می شوی، خسته می شوی و ... در واقع کسی دارد در تو دست می برد، که از خودت هم در تو متصرف تر است.

او دائما با ما است، اگر آن حالت اضطرارمان را درک کردیم، حضور حضرت حق را با خودمان می بینیم و با او آرام می شویم. البته آغاز این راه همراه با خوف جدی است. حتما خوف می آید. همان حالتی که برای کسی که کشتی اش شکسته ایجاد می شود، ده برابر برای انسان پیدا می شود. انسانی که در اضطرار خودش تأمل می کند و از خدا می خواهد و خدای متعال اضطرارهایش را به او نشان می دهد، آغازش همراه با خوف است. در ابتدا همه پناهگاههای انسان می شکند. آدم فقیر محتاج مضطر می بیند هیچ کس نیست دستش را بگیرد. ما که خدا نیستیم. ما دائما آن حالت فقر در وجودمان هست.

پس چرا آن فقر را نمی فهمیم؟ چون برای خودمان تکیه گاه دیگری درست می کنیم. تکیه گاهی جز او نیست. ما برای خودمان یک تکیه گاهی دست و پا کرده ایم. خدای متعال گاهی اوقات برای اینکه ما را از این شرک نجات بدهد، ما را وسط دریا می برد. دریا را طوفانی می کند و این تکیه گاهها را می شکند. اگر هنگام شکستن تکیه گاه، انسان دست از عوامل بردارد که معمولا برمی دارد، آنوقت حضور حضرت حق را درک می کند. آنوقت اضطرار به او پیدا می کند. او را خدا می بیند و از او هم می خواهد. در این حالت شرکهای انسان می پرد ولی همراه با خوف جدی است. چون تکیه گاههایی که برای خودش درست کرده است، می شکند.

در نظر داشته باشید که آن حالت، فقط یک اضطرار انسان است که آشکار می شود. اضطرار دیگر وقتی آشکار می شود که انسان مریض می شود و خدای نکرده بیماری لاعلاج می گیرد و پزشکها هم می گویند کاری از دست ما ساخته نیست. این میشود اضطرار دوم. اگر وسط کویر گیر کند، آب و غذا گیرش نیاید و

مشرف به موت باشد، این می شود، اضطراب سوم. و یا اگر خواب انسان را فرا نگیرد. خوابش نبرد، یک هفته انسان پشت سر هم نخوابد، اضطراب خودش را می فهمد. می فهمد که کس دیگری ما را راحت خواب می کرد «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (زمر/۴۲) خدای متعال روح را توفی می کرد، در محضر خدا می رفتیم آرام می شدیم. انسان خیال می کند سر را می گذاری و می خوابی. اینطور نیست. انسان خسته با خود می گوید متکا که هست، من هم که خسته هستم، خوابم می برد. یک هفته خداوند خواب را از انسان بگیرد، مضطرب می شود، التماس می کند. حاضر است همه چیزش را بدهد، تا ۵ دقیقه بخوابد.

این اضطرابها دائما هست. ما مضطرب به خواب، غذا و نان و تکیه گاه و ... هستیم. یک هفته پشت هم پس لرزه بیاید، آنوقت می فهمیم که ما محتاج به یک مهد آرام هستیم که خدای متعال می فرماید: زمین را برای شما آرام کردم. ما همیشه مضطرب هستیم. تا زلزله نشده است، این اضطراب را نمی فهمیم. حال ببینید ما چقدر اضطراب داریم. این رگ مغز انسان پاره بشود، رگ قلب انسان بند بیاید و ... اینها اضطرابهای کوچک ما است.

#### احساس اضطراب و فقر دائمی، عین عبادت و توحید

اضطرابهای خیلی بزرگ تر از این ها هم هست، که اضطرابهای باطنی انسان است. خدای متعال گاهی به انسان یکی از آنها را نشان می دهد. وقتی نشان داد، انسان می فهمد که واقعا خودش مضطرب است، و اینکه هیچ کس هم به دادش نمی رسد. فقط خود اوست. «ارحم فی هذه الدنيا غربتی» (4)

وقتی انسان آن اضطراب را دید و متوجه شد هیچ تکیه گاهی نیست و در قدم بعد حضرت حق را دید، آنوقت دعا می کند. چرا نکند؟ آدم مضطرب که تکیه گاه پیدا کرد، چرا چنگ نزنند؟ فریاد می زند. این می

شود همان حالت غریق: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» این حالت عین عبادت و عین توحید است. همین فقر و اضطرار دائمی ما عین توحید است. ولی متأسفانه «فَلَمَّا نَجَّيْهِمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ مُشْرِكُونَ»، وقتی پایشان را به ساحل می‌رسانیم دوباره مشرک می‌شوند. احساس می‌کنند زمین سفت است.

قرآن می‌فرماید همیشه آن حالت را داشته باشید. خوب طبیعی است اگر انسان بخواهد همیشه حالت مریضی را داشته باشد که همه دکترها جوابش کرده‌اند، حالت گرسنه‌ای که در کویر دارد از گرسنگی می‌میرد، حالت تشنه‌ای که دارد از تشنگی می‌میرد، حالت کسی که وسط دریا کشتی اش شکسته است، حالت کسی که همه آبرویش را یک جا می‌ریزند و هیچ کس نیست از آبرویش دفاع کند و ... ، در ابتدا خیلی وحشت آور است.

### علت ترس از مرگ

اینکه گفته‌اند در باب مرگ تأمل و تفکر کنید، اگر تفکر در این باب استمرار پیدا کرد، اولش یک وحشت سنگین می‌آید. این وحشت برای این است که انسان موت را لمس می‌کند. می‌فهمد مردنی است. تعافل نمی‌کند. این خوف مرگ است، که البته قدم بعدش می‌شود انس با مرگ و مرگ می‌شود شیرین‌ترین چیز. ولی اولش ترس است. علتش این است که وقتی انسان می‌میرد، در واقع این آلهه می‌میرند. علت اینکه ما از مرگ می‌ترسیم اینست که هنگام مرگ خداهای ما می‌میرند، نه خود ما. انسان اگر خودش بمیرد که خیلی چیز خوبی است. خدای من هست و من از این وادی می‌روم به وادی بعدی.

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، خدای متعال من را در خلوت خانه خودش می‌برد. اینکه ترسی ندارد. من هستم و خدای خودم. موت یعنی همین. جانهای ما را توفی می‌کنند یعنی به تمام و کمال جان ما را می



گیرد. این چه ترسی دارد؟ اشکال کار این است که ما خداهایمان می میرند. یعنی به زمین و آسمان و خورشید و رفیق و چشم و دست و قلب و مغز و ... وابسته ایم. هر کدام بروند می ترسیم. خوب طبیعی است که اگر همه با هم از دست بروند، می ترسیم. این می شود سكرات موت. آنهایی که بنده خدا هستند، آنها قبلا این موت برایشان حاصل شده است. قبلا خداهایشان مرده اند.

قبلا از این چشم و گوش و دست و زبان و پدر و مادر و همسر و دوست و زمین و آسمان اعلام استغنا کرده اند. لذا وقتی همه اینها می خواهند از او فاصله بگیرند، می گوید شما کی بودید که حالا می خواهید بروید؟ مگر شما هم بودید؟ لذا اصلا نگران نیست.

یک تعبیری در زیارت غدیریه است، خیلی تعبیر لطیفی است. از امیرالمومنین (ع) نقل می کن: «دَوَّ أَنتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَلَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً» (5) شما فرمودید همه مردم دور من جمع شوند، بر عزتم اضافه نمی شود. احساس عزت و قدرت و نفوذناپذیری نمی کنم. عزیز یعنی آن کسی که نفوذناپذیر است. ارض عزیز به زمینی می گویند که آب در آن فرو نمی رود، محکم است. همه مردم هم بیایند من احساس عزت و قدرت نمی کنم که حالا خوب شد، دشمن نمی تواند من را شکست بدهد، و به من رخنه کند. این طور نیست.

و اگر همه مردم از حول من متفرق بشوند، من بمانم و یک دنیا دشمن، وحشتی در من ایجاد نمی شود. اگر من را با دشمن تنها بگذارند به تضرع نمی افتم. بعد امام هادی (ع) در زیارت غدیریه می فرمایند: چرا شما این طور هستید؟ چون، «إِعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ فَأَعَزَّتْ». «شما معتصم به خدا هستید، چنگ به خدا زدید.

استادی اعتصام بالله را این طور معنا می کرد، می فرمود: در حمام قدیم ظرفی بود که با آن آب برمی داشتند، آن آب قلیل بود. برای آنکه متنجس نشود به خزینه وصلش می کردند با یک روزنه ای به آب

خزینه وصل می شد. بعد می گفتند این آب، آب معتصم است. چرا؟ چون به کر وصل است. اعتصام یعنی این. یعنی وصل بشوی، خودت هم کر می شوی. در روایت به آب چاه می گفتند آب معتصم، چون منبع دارد.

«إِعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ»، شما متعصم بالله هستید. هر کس که به خدا وصل شد به عزت خدا می رسد. کسی که تکیه گاهش عزت خدا هست، دیگر مردم بروند و ببینند فرقی به حال او نمی کند. کسی که خدا را پیدا کرد، قبل از اینکه او را بمیرانند، او مرده است. چون موت چیزی نیست الا اینکه از اسباب جدا می شوی و در دامن خدا می روی. خداوند این روح را پخش کرده بود، با زمین و خورشید و آسمان محشور بود، جمعش می کند. اتفاقی نمی افتد. این که گفتند: «موتوا قبل أن تموتوا» (6) یعنی قبل از اینکه دستتان از اسباب کوتاه شود، تعلق تان را از این ها قطع کنید.

### عدم آرامش غریق، حتی هنگام رسیدن به ساحل

انسان وقتی به ساحل رسید، خیال می کند آرام است. تغافل می کند. این آرامش نیست. اضطراب وجود دارد. انسان این اضطراب را به باطنش می فرستد. «وَلَا تَسْكُنُ النَّفْسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ» (۷) سکون نفس تنها وقتی پیدا می شود که حجابها کنار بروند و حضرت حق دیده شوند.

مثل حالت غریق. غریق ابتدا که اسباب شکست مضطرب می شود، ولی وقتی خدا را پیدا کرد، آرام آرام می شود. تا وقتی خودش را تسلیم نکرده و به بتهاش چسبیده است، هنگام جدا شدن از بت ها، مضطرب است و می ترسد. ولی وقتی تسلیم شد، و گفت اگر می خواهی همه را بگیر، آرام آرام می شود. آن انسانهایی که «موتوا قبل أن تموتوا» را رعایت می کنند، اینها در آرامش محض به سر می برند.

## خوف و حزن، دو شکر الهی

آنهایی که خدا را پیدا می کنند و از دیگران می برند، می شوند اولیاء الهی که: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس/۶۲) این خوف و حزن دو لشکر خدا هستند. انسان را تعقیب می کنند تا تحویل خدا بدهند. وقتی تحویل دادند، خودشان رخت می بندند و می روند. گویا این طور است که انسان را دنبال می کنند، تا به سمت خدا فرار کند. وقتی به این تکیه گاه امن رسید، دیگر آنجا جای خوف نیست. چه خوفی با خدای متعال، چه حزنی؟ بله، یک خوف دیگری هست و آن خوف محبین و خوف اولیاء الهی است. خوف فراق است.

پس وحشت این است که بخواهیم چشم و گوش و دوست و همسر و فرزند و ... را رها کنیم برویم. طبیعی است، اولش خیلی وحشت آور است. ولی بعدش یک آرامش مطلق است که با حضور حضرت حق است. آن آرامش، آرامش حقیقی است. آن آرامشی که باید به دست آورد، همین آرامش است. قرآن یک جمله ای را از قول ابراهیم خلیل نقل می کند. حضرت رفت بتکده را ویران کرد. به او گفتند نمی ترسی؟ بیچاره ات می کنند. فرمود شما خودتان انصاف بدهید. چه کسی مستحق امنیت است؟ شمایی که مشرک به خدای واحد هستید، شما مستحق اضطراب و ناامنی هستید یا من؟ من بت ها را شکستم، شما می گوئید بترس. شما که خدا را رها کردید، نمی ترسید؟

کسیکه خدا را اله گرفت، از هیچ چیز نمی ترسد. برای چنین کسی همه خوف ها رفع می شود. البته یک خوفی از حضرت حق دارد که چیز دیگری است. احساس می کند یک تکیه گاه محکم لایزال دارد. واگر به این حالت نرسید، الان که تکیه گاههایش هستند در خوف است، ولی آن را پنهان می کند. انسانی که به جوانی اش تکیه کرده، می داند که این جوانی می رود. جوانی که ماندنی نیست. تغافل می کند. نه اینکه

واقعا با جوانی آرام است. و یا آدمی که به پولش تکیه کرده است، می داند که این پول ماندنی نیست. کسی که به زیبایی بهار تکیه می کند، در همان بهار مضطرب است. چون می داند این زیبایی می رود.

کسی که همسری را دنبال می کند و به وصال او می رسد، دل به او می بندد، در لحظه وصالش مضطرب است. چون می داند این جوانی و رفاقت ماندنی نیست. اگر از همه اینها برید و آن وجود مقدسی را که حی قیوم است، پیدا کرد و با او بود، آرام است. چون می داند: «هو معکم این ما کتیم»، هر کجا باشد خدا با اوست. او با ماست که ما هستیم. او ما را رها نمی کند. و تا او با ماست، ما هم هستیم.

در زندگی ترس انسان از چه چیزی است؟ می گوید اگر این دست نباشد، این آب نباشد، ... ، من نابود می شوم. خیال می کند آنها او را نگه داشته اند. طبیعی است کسی که حیاتش را از اینها می گیرد، باید هم از نابودیشان بترسد. اینها خداهایی هستند که نابود می شوند. خوب معلوم است که من مضطرب می شوم. از اول هم که این بت ها و خداها هستند، انسان مضطرب است. چون می داند اینها نابود می شوند. ولی اگر اینطور نشد و خدا را پیدا کرد، دیگر نابودی در کار نیست. او که هست و اینکه او با من است. این معیت، قوام ما است و انسان آرام آرام می شود و دیگر هیچ نگرانی نیست.

### معنای آزمایش الهی با خوف

از این ترس باید استقبال کرد. «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ» (بقره/۱۵۵) یعنی شما باید در امنیت، خدا را پیدا می کردید، پیدا نکردید. من زیر پایتان را خالی می کنم، وقتی ترسیدید خدا را پیدا کنید.

صابرین کسانی هستند که در این خوف صبر می کنند. «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» \* أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون» (بقره/۱۵۶) کسانی که وقتی خوف می آید می گویند: انا لله و انا اليه راجعون. یعنی در امنیت خدا را پیدا نکرد، حالا که خوف می آید

در خوف، خدا را پیدا می کند. صابر چنین کسی است. آن کسی که وقتی خوف هم می آید با بی خیالی می گذراند، صابر نیست. باید در خوف، خدا را پیدا کند و با خدا به آرامش برسد.

این است که خداوند در آیه می فرماید: «**لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ**»، غیر خدا را خدا نگیرید. همه انذار من همین یک کلمه است. اگر غیر خدا را خدا گرفتید، معذب می شوید. یعنی همان موقعی که این بت ها هستند، معذب هستید. تکیه گاهتان جهنمتان است. و خدا را بپرستید که همه بشارتها مخصوص موحدین است.

### راه نجات از شرک

«استغفروا ربکم ثم توبوا الیه»، از شرکهایتان استغفار کنید. این استغفار فقط از گناه کبیره نیست. همانی است که در مناجات خمسہ عشر آمده است. امام سجاده (ع) به ما تعلیم کردند که اینطور استغفار کنید: «**أَوْ اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ، وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ، وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ**» (8) خدایا طلب مغفرت می کنم از هر لذتی که بدون ذکر و حضور تو بوده (این لذت به معنای پرستش غیر خدا است.)، از هر سرور و نشاطی که بدون حب تو بوده، از هر راحتی که ریشه اش در انس تو نبوده و از هر اشتغالی که ریشه اش در طاعت تو نبوده است. این استغفارها باید اتفاق بیافتد، از خدا طلب مغفرت کنید و بعد «توبوا الیه». بعد از طلب مغفرت، رجوع به حضرت حق کنید. در این حالت: «**يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا**» نگران هم نباشید که من از همه تعلقاتم ببرم، تنها می مانم. نه همانطور که در دنیا هستید محتاج هستید. خدای متعال شما را اداره می کند. نگران نباشید از اینکه اگر من از همه این ثروت و همسر و عزیزانم چشم پوشیدم و رو به خدا آوردم، چطور می شود. هیچ اتفاقی نمی افتد، خدای متعال شما را متمتع می کند، آن هم متاع حسن به شما می دهد. این طور نیست که اگر انسان از متاع دنیا چشم پوشید، رها می شود. نه او که هست، در این دنیا تأمینتان می کند. به متاع احتیاج دارید، به شما متاع می دهد.

## بى نوشت ها:

(1) الكافى (ط - الإسلامية)، ج ٤، ص: ٥٥١

(2) التوحيد (للصدوق)، ص: ٢٣١

(3) إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ١، ص: ٣٤٩

(4) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ٢، ص: ٥٩٣

(5) زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: ٤٦٩

(6) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٩، ص: ٥٩

(7) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩١، ص: ١٥١

(8) زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: ٤١٦